



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۵۲

جز لطف و جز حلاوت خود از شکر چه آید؟
جز نور بخش کردن خود از قمر چه آید؟

جز رنگهای دلکش از گلستان چه خیزد؟
جز برگ و جز شکوفه از شاخ تر چه آید؟

جز طالع مبارک از مشتری چه یابی؟
جز نقدهای روشن از کان زر چه آید؟

آن آفتاب تابان مر لعل را چه بخشد؟
وز آب زندگانی اندر جگر چه آید؟

از دیدن جمالی کو حسن آفریند
بالله یکی نظر کن کاندرا نظر چه آید؟

ماییم و شور مستی، مستی و بت پرستی
زین سان که ما شدستیم از ما دگر چه آید؟

مستی و مست تر شو، بی‌زیر و بی‌زبر شو
بی‌خویش و بی‌خبر شو، خود از خبر چه آید؟

چیزی ز ماست باقی، مردانه باش ساقی
درده می‌رواقی، زین مختصر چه آید؟

چون گل رویم بیرون با جامه‌های گلگون
مجنون شویم مجنون، از خواب و خور چه آید؟

ای شه صلاح دین، تو بیرون مشو ز صورت
بنما فرشتگان را تو کز بشر چه آید؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۶

اوست دیوانه که دیوانه نشد
این عَسَس را دید و در خانه نشد

دانش من جوهر آمد نه عَرَض
این بهایی نیست بهر هر غَرَض

کانِ قَندَم، نَیْسِتَانِ شِکْرَم
هم زمن می‌روید و من می‌خورم

علم تقلیدی و تعلیمی است آن
کز نُفُورِ مُسْتَمِعِ دارد فغان

چون پی دانه نه بهر روشنی است
همچو طالب علم دنیای دنی است

طالب علم است بهر عام و خاص
نه که تا یابد ازین عالم خلاص

همچو موشی هر طرف سوراخ کرد
چونک نورش راند از در، گفت: بَرْد

چونک سوی دشت و نورش ره نبود
هم در آن ظلمات جهدی می‌نمود

گر خدایش پر دهد پَرِّ خِرَد
بَرِّهَد از موشی و چون مرغان پرد

ور نجوید پر، بماند زیر خاک
 ناامید از رفتن راه سِماک

علم گفتاری که آن بی جان بُود
 عاشق روی خریداران بُود

گرچه باشد وقت بحث علم، زَفَت
 چون خریدارش نباشد مُرد و رفت

مشتی من خدای است او مرا
 می‌کشد بالا که اللهُ اشتری

خونبهای من جمال ذُو الْجَلال
 خونبهای خود خورم کسب حلال

این خریداران مفلس را بپهل
 چه خریداری کند یک مشت گل

گلِ مخور، گلِ را مَخَر، گلِ را مجو
 زانکِ گلِ خوارست دایمِ زردرو

دل بخور تا دایما باشی جوان
 از تجلی چهره‌ات چون ارغوان

یا رب این بخشش نه حد کار ماست
 لطف تو لطف خفی را خود سزاست

دست گیر از دست ما را بخر
 پرده را بر دار و پرده ما مدر

باز خر ما را ازین نفس پلید
 کاردش تا استخوان ما رسید

از چو ما بیچارگان این بند سخت
 کی گشاید ای شه بی‌تاج و تخت؟

این چنین قفل گران را ای ودود
 کی تواند جز که فضل تو گشود؟

ما ز خود سوی تو گردانیم سر
 چون توی از ما به ما نزدیکتر

این دعا هم بخشش و تعلیم تست
 گرنه در گُلخَن گلستان از چه رُست؟

در میان خون و روده فهم و عقل
 جز ز اِکرام تو نتوان کرد نقل

از دو پاره پیه این نور روان
 موج نورش می‌زند بر آسمان

گوشت‌پاره که زبان آمد ازو
 می‌رود سیلاب حکمت همچو جو

سوی سوراخی که نامش گوش هاست
 تا بباغ جان که میوهش هوش هاست

شاهراه باغ جانها شرع اوست
 باغ و بستان های عالم فرع اوست

اصل و سرچشمه خوشی آنست آن
زود تجری تحتها الأتھار خوان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷

مرغ جاننش موش شد سوراخ جو
چون شنید از گربگان او عرجوا

زان سبب جاننش وطن دید و قرار
اندرین سوراخ دنیا موش وار

هم درین سوراخ بنایی گرفت
درخور سوراخ دانایی گرفت

پیشه‌هایی که مرورا در مزید
کاندرین سوراخ کار آید گزید

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...

ترجمه فارسی

همانا خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریده است...

ترجمه انگلیسی

Allah hath purchased of the believers their persons and their goods; for theirs (in return) is the garden (of Paradise)...

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶

... نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

ترجمه فارسی

... ما از رگ حیات آدمی به او نزدیکتریم.

ترجمه انگلیسی

...We are nearer to him than (his) jugular vein.

قرآن کریم، سوره بروج (۸۵)، آیه ۱۱

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

ترجمه فارسی

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند،
ایشان راست بوستانهایی که جویباران از فرودست آن جاری است،
این رستگاری بزرگ است.

ترجمه انگلیسی

For those who believe and do righteous deeds, will be Gardens;
beneath which rivers flow: That is the great Salvation, (the
fulfilment of all desires),